

نمی‌گیرد. مشکل دوم، مشکل خارجی است. تفکری کودکانه خواهد بود اگر ببیندیشیم که مشکلات حاکمیت تنها از طریق تقویت پارلمان اروپا، با افزایش قدرت در زمینه‌های قانونی، حل می‌شود. پارلمان اروپا چه کاری می‌تواند بکند وقتی می‌بینیم که بسیاری از تصمیم‌گیری‌های واقعی در واشنگتن گرفته می‌شود و نه در بروکسل؟ اروپایی‌ها باید نگاهی فراتر از ظاهر ببندازند. مشکل آن‌ها نهادهای اروپایی نیستند، آن‌ها تنها جلوه‌ای از یک مشکل بسیار بزرگتر، به نام اشغال اروپا توسط پایگاه‌های نظامی بی‌شمار ایالات متحده است. چه کسی قرار است برای اروپای بزرگ کار اقتصادی، سیاسی، نظامی کند؟ اروپائیان باید درک کنند که اتحادیه اروپا مشکل آن‌ها نیست؛ شما باید قوی، مستقل و به مردم اتحادیه اروپا نزدیک‌تر باشید. اروپا در گام اول باید شروع به ترویج ارتباط بهتر با شرق و دریای مدیترانه بنماید. یک سیاست امنیتی مشترک با کشورهای همسایه، به حل بسیاری از مشکلات عملی مردم کمک می‌کند.

قدرت چانه‌زنی بیش از حد اتحادیه اروپا علیه کشورهای عضو در زمینه‌های قانونی سؤال دیگری است که باید حل کرد. مردم همچنان تصمیم‌گیری‌هایی که به طور یک جانبه، به‌ویژه مواردی که به سیاست ریاضت اقتصادی در شرایط بحران اقتصادی مربوط است، از سوی اتحادیه اروپا صورت گرفته است را ناعادلانه در نظر می‌گیرند. اما تصمیم‌گیری برای تخریب همه چیز؟! از اینجا به بعد جاده بسیار خطرناک می‌شود. تجربه بحران به ما می‌آموزد، مسائل را باید حل کرد تا باعث بازگشت وضع موجود به سابق نشود. آنچه تمام آن‌ها به اشتراک دارند که اغلب موارد غیرقابل بازگشت نیز هست - عواقبی است که بر محیط‌های که در آن رخ می‌دهند می‌گذارند: جهت این اثرات بستی به توانایی کنشگران در حاکمیت بر فرآیندها دارد. راه بازگشتی به عقب موجود نیست. باید از آنچه داریم، یعنی اتحادیه اروپا، شروع کنیم که با این حال، تاکنون صلح را در این قاره برپایمان به ارمغان آورده است.

حقوقی و اقتصادی به قدرتی سیاسی و نظامی تبدیل شود. در اروپا ما با ۲ عامل ضعف داخلی و خارجی مواجه‌ایم. عامل ضعف داخلی شکست ترکیبی از نمونه‌های مختلف ملی است که اغلب در زمینه سیاست خارجی اروپا دیده می‌شود. کافی است به موارد اخیر جنگ لیبی و بحران سوریه اشاره کنیم. در مورد اول اتحادیه به طور چشمگیری تکه تکه شده است. انگلستان و فرانسه حمله علیه این کشور آفریقایی را رهبری کردند، در حالی که ایتالیا علیرغم میل باطنی خود در مقابل این خواسته دیکتاتوروار محور پاریس - لندن سر خم کرد. از سوی دیگر آلمان تقریباً موضعی بی‌طرف داشت. در سوریه نیز شاهد دوباره حمایت عظیم شورشیان توسط محور فرانسه-انگلستان بودیم که تمایلی هم به دخالت مستقیم همانند مورد لیبی داشتند. ایتالیا همانند آلمان با اصرار برای یافتن راه حل صلح آمیز بحران روش احتیاط‌آمیزتری در پیش گرفت. تا زمانی که این بخش‌بندی‌ها وجود دارد، دشوار بتوان یک اروپای بانفوذ سیاسی مشاهده کرد، چه برسد به جنبه اشغال نظامی آن. این نکته به حاکمیت ملی و نقص مردم‌سالاری مرتبط است. بدون آزادی خاک اروپا از اشغال نظامی ایالات متحده، هرگز یک اتحادیه اروپای آزاد شکل

قرار داده است که منجر به ایجاد نوعی حاکمیت اشتراکی و ذاتاً متناقض شده است.»

آینده اتحادیه اروپا

از این خلاصه و تحلیل مختصر روشن می‌شود که مشکل اساسی اتحادیه اروپا آن‌طور که امروز فهمیده می‌شود در ۲ نقطه است: فقدان مردم‌سالاری و قدرت قانونی بیش از حد اتحادیه اروپا. فقدان مردم‌سالاری عامل اصلی مربوط به مفهوم حاکمیت مردمی است. بدون نهادهای مردم‌سالار و مشروع از دید مردم، اروپا نمی‌تواند قدرت بزرگی بشود. بنابراین بزرگ شدن بیش از حد از قوه مقننه این جامعه که ناشی از نهادهای منتخب غیرمردم‌سالار است، عاملی در جهت دور شدن بیشتر توده مردم از رهبران اتحادیه است. حال چگونه این ۲ ضعف اروپا به عنوان یک نهاد، حل می‌شود؟ یعنی چگونه اروپایی که نه تنها نهادگرا، بلکه مردمی باشد، بسازیم؟ بدهی است که پاسخ پیچیده و دشوار است و فقط می‌توان به حدس و گمان بسنده کرد. برای اینکه اروپا یک نهاد واقعی و تأثیرگذار در جهان و معتبر در چشم اروپایی‌ها باشد، باید علاوه بر داشتن قدرتی

راه بازگشتی به عقب موجود نیست. باید از آنچه داریم، یعنی اتحادیه اروپا، شروع کنیم

